

آنچه از نوشته های ابن خلدون میتوان برداشت کرد، تعریف بی نظیری است که ابن خلدون از قوم عرب و خصوصیات اخلاقی آنها میکند و این خصوصیات بدون اشتباه با خصوصیات اخلاقی آخوندهای حاکم بر ایران و سبک حکمرانی آنها مطابقت کامل را دارد و در اینکه آخوندها و آخوندزاده در عرب بودن خود نیز هیچ شکی که ندارند، بلکه به آن افتخار هم میکنند. گویی ابن خلدون درباره آخوندها و دار و دسته تازی و نیمه تازی آنها سخن میگوید.

شاهین کاویانی

## (مقدمه ابن خلدون)

با آنکه تاریخ نگاران جهان اسلام، از روز اول تاکنون هرگونه تردیدی را در این باره که فتوحات صدر اسلامی عرب میتوانسته است انگیزه ای جز شور و تعصب مذهبی داشته باشد، صادقانه یا مصلحت اندیشانه نشان کفر و ارتداد دانسته اند و به همین جهت شدیداً از آن احتراز جسته اند. اتفاقاً صریح ترین و بی مجامله ترین ارزیابی ها را از روحیه واقعی همین اعراب در نوشته مورخی از خود جهان عرب یعنی ابن خلدون، متفکر، فقیه و محقق تونسسی قرن هشتم هجری، استاد الهیات جامع الازهر، قاضی القضاة قاهره و بزرگترین تاریخ نگار عرب میتوان یافت که جهان دانش غرب از زبان آرنولد توین بی، سرشناس ترین مورخ قرن بیستم، او را بنیانگذار واقعی مکتب فلسفه تحلیلی تاریخ دانسته است. تذکر این نکته نیز جالب است که بخشهای کوتاهی از «مقدمه» معروف ابن مورخ، که در اینجا از ترجمه فارسی اثر او توسط پروین گنابادی نقل میشود، صد و پنجاه سال پیش از این همراه با اصل عربی آنها توسط روشنگر پیشگام قرن نوزدهم ایران فتحعلی آخوندزاده عنیا در کتاب او نقل شده اند:

«گرایش طبیعی عرب غارت دیگران است، که هر چه را در دست آنان بیاید، بریاید و تاراج کند. روزی اینان در پرتو نیزه هایشان فراهم میاید، و در ربودن اموال دیگران اندازه و حد معینی قائل نیستند، بلکه چشمشان به هرگونه ثروت یا کالا یا ابزار زندگی بیفتد آنرا غارت میکنند. هرگاه از راه غلبه جویی به کشوری دست یابند و فرمانروایی و قدرتشان در آن سرزمین مسلم گردد، به سیاست حفظ اموال مردم توجهی ندارند، در نتیجه حقوق و اموال همگان پایمال دستبرد زورمندان میشود و از میان میرود و عمران و تمدن به ویرانی میگراید. همچنین اینان از این رو مایه تباهی عمران و اجتماع میشوند که کار هنرمندان و پیشه وران را به هیچ میشمردند و برای آن ارزشی قائل نیستند.... در صورتیکه هرگاه اینگونه کارها تباهی پذیرد عمران اجتماع تباه میشود. و نیز قوم عرب به احکام و قوانین و منع مردم از تباهیگریها و تجاوز به یکدیگر توجهی مبذول نمیدارند، بلکه تمام هم ایشان مصروف ربودن اموال مردم از راه غارتگری یا باج ستانی است، و هرگاه بدین مقصود برسند به دیگر کارهای مردم عنایتی ندارند و در راهنمایی آنان به راه راست و اصلاح امور ایشان احترام نمیکنند و مفسد جویان را از فساد بازنمیدارند. چه بسا که آزمندی و سودپرستی آنانرا وادار میکند که کیفرهای مالی مجری دارند، ولی مقصود آنان در این موارد نیز اصلاح حال عموم نیست، بلکه چنانکه عادت ایشان است میخواهند از این راه سود بیشتری بدست آورند و بر میزان باج و خراج بیفزایند. بهمین سبب چنین کیفرهایی برای سرکوب کردن مفسد جویان و تبهکاران و آتانی که به حقوق و اموال دیگران تجاوز میکنند، بلکه این روش ایشان بر تجاوز و تبهکاری می افزاید، زیرا متجاوزان پرداختن باج را در برابر رسیدن به مقاصد پلید خویش آسان میشمردند. در نتیجه رعایا در کشور ایشان به حالت هرج و مرج و بی سر و سامانی بسر میبرند، چنانکه گویی هیچگونه حاکمیت قانونی وجود ندارد. هرج و مرج و بی سر و سامانی مایه هلاکت بشر و تباهی عمران و تمدن است.»

این قوم بر حسب طبیعت خود به تاراجگری و خرابکاری خو گرفته اند و به آنچه دسترسی پیدا کنند آنرا به غارت میبرند .... و بخاطر همین خوی توحش چون انقیاد گروهی از آنان در برابر گروهی دیگر با درشتخویی و افزون طلبی و همچشمی آنان در ریاست منافات دارد، کمتر اتفاق میافتد که پیرامون امری با یکدیگر هماهنگ شوند، لیکن هنگامیکه پای دین یا ولایتی تازه بمیان آید حاکم و رداغ آنان از نفوس خودشان برمیخیزد و کبر و همچشمی از میانشان رخت برمی بندد و اجتماع ایشان آسان تر میشود و آنگاه بجانب غلبه کشورگشایی میروند.

..... و چنین شد که همین عربها کژدم خوار که به خوردن علّهز افتخار میکردند و وضع قریش نیز در خوارک و مسکن چندان بهتر از ایشان نبود، وقتیکه عصبیت آنان با پیامبری محمد صلی اله و علیه وسلم در زیر لوای دین متحد شد بسوی کشورهای فارس و روم لشکر کشیدند و آنها را تصرف کردند و به سراغ امور دنیوی خود رفتند و به دریای بیکرانی از رفاه و نعمت

دست یافتند تا بدان حد که در بعضی از جنگها به هر سوار عرب سی هزار سکه طلا یا قریب بدان تقسیم شد و از این راه بر اموالی دست یافتند که حد و حصری بر آن نبود.

لازم به تذکر است که فتوحات عرب همواره سقوط تمدنها را دنبال آورده است، زیرا شهرهای آباد از ساکنان خود تهی شده اند و زمینها بصورتی جز آن در آمده اند که بوده اند. یمن بجز در چند شهر خود به ویرانی گراییده است. تمدن ایرانی در عراق بکلی ویران شده است، و همین وضع را در شام میتوان یافت. هلالی ها و بنوسلیم ها که تا تونس و مراکش پیش رفتند و بمدت ۳۵۰ سال در آنجا برای استیلای خود جنگیدند و سرانجام در آنها مستقر شدند همه جلگه هایشان را به ویرانی کشاندند. ناحیه میان بحر الروم (مدیترانه) و سودان چنانکه بقایای آثار تمدن آن از قبیل ابنیه و حجاری های عظیم و روستاهای نشان میدهند منطقه ای مسکونی و آباد بود و امروز صحرائی بیش نیست.» مقدمه ابن خلدون، بترتیب فصول، ۲۷، ۲۸، ۲۹.

آنچه از «مقدمه» ابن خلدون نقل شد، تنها نمونه هایی از ارزیابیهای متعدد او در همین زمینه است، ولی شاید تذکر این نکته جالب باشد که بسیار پیش از آنکه مورخ بزرگ جهان عرب چنین نوشته باشد، در خود قرآن بر این واقعیت، خطاب به پیامبر و در اشاره به همین عربیان، گفته شده بود که: « اینان چون سودی یا تنعمی بینند، بیدرنگ به دنبال آن میروند و ترا تنها میگذارند» (سوره جمعه، آیه ۱۱)

بن مایه: پس از هزار و چهارصد سال – دکتر شجاعالدین شفا

گردآورنده:  
شاهین کاویانی



[/http://derafsh-kavivani.com/books](http://derafsh-kavivani.com/books)